



# آبان



# آبان

خاطره تلخ جمهوری اسلامی ایران

صفحه ۵

# که می خواهید ما را پرسیجده کند؟

صفحه ۴

# دو هوای یک بام

صفحه ۳

# تحقیق شدیدی-دا!

۲۹ فروردین سال ۱۳۶۷ بود که نیروهای تروریست امریکایی به تلافی برخورد ناوچه «ساموئل بی رابرتز» با مین‌های دریایی و نسبت دادن آن اتفاق به ایران، در اقدامی ستیزانه جویانه و متوحشانه به نیروهای ایرانی در خلیج فارس حمله ور شدند و باعث شهادت ۶۰ تن از رزمندگان و غرق شدن ناوچه «سهند» شدند. از آن سال حدوداً ۳۳ سال می‌گذرد؛ در این سال‌ها اتفاقاتی چون سرنگونی پرواز «۶۵۵ ایران‌ایر» به وسیله نیروهای امریکایی در خلیج فارس رخ داده که از ذهنمان فراموش نشده است. همه این ماجراها بماند به کنار؛ آن جمعه شب فرودگاه بغداد که خود عزای دیگری است نشان داده است که آمریکا همان آمریکا و سیاست‌هایش همان سیاست‌ها است.

در این ۳-۴ دهه خوی وحشی‌گری آمریکا همچنان پابرجاست؛ اما چیزی که آن را در مقابل ایران کنترل می‌کند، قدرت و مولفه‌های قدرتی است که معادلات قدرت در منطقه را تغییر داده است.

عکس‌ها و فیلم‌های منتشر شده از سوی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در ساعات اولیه ماجرای اخیر خود گواه عزم و اراده جدی نیروهای آمریکا برای بازپس‌گیری نفتکش ویتنامی است که حامل نفت دزدیده شده ایران است و در اختیار نیروهای ویژه دریایی ایران قرار گرفته است. نیروهایی که پس از تسخیر نفتکش در عملیاتی هوایرد، شجاعانه در مقابل تحرکات امریکایی‌ها ایستادند و ایستادگی با ضعیف‌ترین تجهیزات از جمله قایق‌هایی با تکنولوژی قدیمی، گواه این است که توانایی کامل جمهوری اسلامی ایران در دریا چیزی فراتر از تصورات شما یاغی‌ها است.

اگر چه در این ماجرا پنتاگون و وزارت خارجه آمریکا از ماجرا در رسانه‌هایشان صحبتی به عمل نیاوردند و علت تکثر نیروهایشان و افزایش درخواست نیرو را مطرح نکردند؛ اما به وضوح می‌توان به این نتیجه رسید که آنها توانی برای وارد شدن در معرکه نداشتند و شرایط حکم می‌کرد که صرفاً بیننده ماجرا باشند.

شرایط خلیج فارس کاملاً به نفع ایران است؛ اگر امروز قایق‌ها می‌روند و با نفتکش برمی‌گردند حاصل دورانی است که گردان‌ها می‌رفتند و نفر بازمی‌گشتند. امروزه جمهوری اسلامی ایران از مولفه‌های قدرتی برخوردار است که توازن قدرت را در خاورمیانه به نفع خود برقرار ساخته است. حال ناوگان بزرگترین نیروی دریایی تاریخ بشر عاجز و ناتوان شده است و به خوبی می‌داند که اگر اشتباهی از آنان سر بزند جواب جمهوری اسلامی ایران غیرقابل پیش‌بینی است و شاید ناوها و ناوشکن‌هایشان بستری برای رشد مرجان‌ها در کف اعماق خلیج فارس باشد.

اما در این ماجرا نقدی بر روابط عمومی سپاه به عنوان منبع رسمی اطلاع‌رسانی این نیرو وارد است که «چرا جزئیات دقیقی از این ماجرا بیان نکرده است؟» و باعث کمرنگ شدن این ماجرا در رسانه‌های بین‌المللی و افزایش توان رسانه‌ای دشمن در کمرنگ کردن این ماجرا شد؛ تا حدی که پنتاگون از ارائه هرگونه خبری ممانعت کرد و طرف مقابل را به اضافه‌گویی متهم کرد. اما آن چیزی که برای همگان مشخص است ضعف و ناتوانی ارتش آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی ایران است.



سیدعلیرضا حسینی

سرمقاله

کارشناسی مهندسی شیمی ۹۸

دبیر تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان



# دو هوا یک بام

تسخیر سفارت آمریکا، اکنون هویت انقلاب و جمهوری اسلامی است که از قضا نه به فرمان امام و بزرگان انقلاب، بلکه به اراده جوانان انقلابی آن دوران انجام شد و بدین ترتیب ماهیت آمریکا ستیزی با این مشخصات، نه از اصول تعریف شده و وعده های امام و روسای انقلاب، بلکه حاصل اراده گروهی خاص از انقلابیون بوده است. به عبارتی اصول انقلاب پس از این واقعه، آن را به صورت یک اصل پذیرفت. پس از حدود ۴۰ سال، تقریباً تمام کسانی که در تسخیر سفارت آمریکا نقش داشته اند یا از آن افراد حمایت می کرده اند، اکنون مبعوضین نظام و انقلاب، در صف اپوزوسیون، منتقدین نظام و طرفدار برقراری روابط مجدد با آمریکا هستند! این افراد و این تفکر به نوعی نماینده تفکر جوان انقلابی در همان زمان انقلاب بوده است؛ استکبار ستیز، بی اعتماد به غرب و دشمن امپریالیسم آمریکایی (و ای بسا کمی مایل به مارکسیسم!!!).

جالب اینجاست، جماعتی سابقه مبارزه با آمریکا و تهاجم رسمی به خاک آمریکا در ایران را در کارنامه دارند (به هر حال احتمال حمله آمریکا پس از وقوع این حادثه شدت گرفت و البته در عملیات طبس نیز تقریباً این کار انجام شد، لذا خطر بزرگی را جوانان انقلابی به جان خریدند). اکنون از راه رفته پشیمان اند و آن را جوزدگی و خامی جوانی می دانند (حرف و حدیث های ضد و نقیض در عدم رضایت مرحوم حضرت امام در این میان هم قابل تأمل است) و جوانانی که در کی از انقلاب و انقلابی

گری واقعی ندارند (نسل سوم و حتی چهارم انقلاب) واقعه تسخیر سفارت را نقطه عطف انقلاب و دشمنی با آمریکا را نه عارض بر انقلاب بلکه ذاتی انقلاب اسلامی می دانند؟! آیا واقعا تسخیر لانه جاسوسی و دشمنی با آمریکا ذاتی انقلاب است؟

قطعا در این مختصر نمی توان به این بحث پرداخت و البته قصد هم این نیست. آنچه سبب به تحریر درآمدن این نوشته است نکته دیگری است؛ این که چرا اکنون طیف موسوم به ارزشی، از ارزشی های اول انقلاب (با کمال تعجب اسم اصلاح طلبان لیبرال کنونی! در این گروه است) داغ تر هستند با اینکه آنچه از انقلاب و دشمنی با آمریکا و جنایاتش می دانند نه مواجهه که صرفا اخبار و روایات است. به عبارت دیگر ما پس از ۴۰

سال از انقلاب همچنان گرفتار همان طرز تفکر هستیم. اگر رفتار تسخیرکنندگان سفارت را افراط بدانیم، معتقدین به آن اندیشه را در هر دوران، می توان افراطی دانست. بنا به قواعد عقلانی باید از کسانی که ابتکار عمل را در دست داشتند اکنون پرسیده شود دلایلشان چه بوده و عملا پس از ۴۰ سال ماجرای دشمنی با آمریکا ریشه یابی و تحلیل شود (علی الظاهر اسناد تاریخی اطلاعاتی درباره دشمنی صریح یا اراده حضرت امام مبنی بر قطع رابطه با آمریکا، به ما نمی دهند) اما بی منطقی کار را به جایی رسانده که جماعتی تندرو و داغ تر از تندروهای ۴۰ سال پیش (بخوانید اصلاح طلبان بعدی) برای پافشاری بر این موضع حرمت مرجع عالی قدر و البته ریش سفید حوزه قم را می شکنند و خردی فراموش کرده و از مقام بزرگی مرجع تقلیدی را تادیب می کنند!؟

ما از افراطها درس نگرفته ایم. امروزه اصلاح طلبان مبعوض مردم و جبهه مخالفند و اکثرا به آنها بدو بیراه می گویند که رفتارهای افراطی آنها (در دشمنی با آمریکا، در برخوردهای شدید درباره حجاب و...) این وضع نابسامان را به وجود آورده است. اما افرادی که اکنون توان و قدرت را در دست دارند دوباره همان راه را پیش گرفته اند، آن هم نه در وضعیت انقلابی که در وضعیتی به سامان. عجیب است امروز ارزشی هایی که چشم دیدن اصلاح طلبان را ندارند همان رفتاری را دارند که آنها در ۴۰ سال پیش داشته اند. حتی در برخورد با زنان رفتارهای

زننده تر دیده می شود. این یک پسرقت برای جامعه ماست. تا مرحله نقد افراطهای واقع شده پیش رفته ایم اما به جای درس گرفتن از آنها، نظراتشان را تئوری های انقلاب تلقی کردیم و تندتر از ایشان همان رفتار را ادامه دادیم.

هر چه می گذرد بر مقدسات می افزاییم و فرصت و امکان نقد رفتارمان را از خودمان می گیریم. بدیهی است که مسیر کمال جز با نقد گذشته امکان پذیر نیست. اما راه ما دقیقا خلاف این مسیر است. شکی در ستیزه با استکبار و گرفتن حق از زورمندان جهان نیست. اما لزوما یک راه برای گرفتن حق وجود ندارد. خداوند قدرت عقل و خلاقیت را به انسان عطا فرموده تا در مسیرهای سخت، راههای مختلف را ببیند و انتخاب کند و بهتر تصمیم بگیرد. اما ما همیشه راحت ترین راه را انتخاب کرده ایم، نه آنچه قوه خلاقه و عقل ما را بیشتر به چالش بکشد!



محمد صادق مصطفی  
کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی

# کدامی خواهد شد؟ پایه‌های را چه کند؟

ابتدا که چشمم به تیتر آن خبر افتاد، سرم داشت مثل زودپز سوت می‌کشید. تیتر این بود: «ما کشتیم حالا چه کسی می‌خواهد ما را محاکمه کند؟ طرف آمده بانک آتش زده و ما هم او را کشتیم.» توی دلم تصویری را نقش می‌بستم که یقه‌ی حسن نوروزی - نماینده‌ی مجلسی که این حرف‌ها را گفته است را گرفته‌ام و سرش داد می‌زنم: «حالا که می‌خواهد تو را محاکمه کند؟» و بقیه‌ی ماجرای انتقام خیالی‌ام. چند روز بعدش باز جایی دیگر این خبر را خواندم. خبرگزاری جلوی ما کشتیمش، توی پرائنز نوشته: «بعدش گفته که شوخی کرده» و بعد هم توجیهات همیشه توجیه‌کنندگان بود. همان بار اولی هم که خبر را خواندم متوجه شدم منظور گوینده این نبوده که خودش راسا کشته، بلکه بدتر، به وقاحت جمع خودشان را گردن کلفت و محق دانسته و نهایتا باز گفته: «که می‌خواهد ما را محاکمه کند؟» و خشمم فروخورده در گلو پاسخ من بود، توی دلم می‌گفتم: «ای کاش می‌توانستم به تو نشان دهم که می‌خواهد تو را محاکمه کند، از هستی ساقط می‌کردیم، حیف حیف از ناتوانی ما!» اما چند روز بعد که داشتم در یکی از کانال‌های مجازی متنی درباره‌ی دکتر حشمت از سران نهضت جنگل می‌خواندم، از فکرهای آن روزم پشیمان شدم، دکتر حشمت از شخصیت‌های خاص و مرموز نهضت جنگل بوده که از جایی به بعد متوجه می‌شود نگاه‌های انقلابی دیگر فایده‌ای ندارد و میانه‌روی را در پیش می‌گیرد. نقل معروفی از او هست که می‌گوید: «وضع مردم را به بهانه انقلاب بدتر کردن هنر نیست و اگر ما توانستیم وضع مردم را بهتر کنیم به بشریت خدمت کرده‌ایم.» این حرف‌ها و پایداری دکتر حشمت بر ایده‌اش علی‌رغم دادن هزینه‌های فراوان، من را مقابل افکار چند روز پیشم قرار داد،

عصبانیت و خشم من بسیار زیاد بود؛ اما این فکر خشونت‌آمیز من که در آینده آبستن عمل خشونت‌آمیز نیز می‌شد را می‌توان توجیه کرد؟ مادامی که راهی جز انقلاب باشد آیا انقلاب کردن درست است؟ و اما بالفرض که انقلاب - هر انقلابی اجتناب‌ناپذیر بود آیا خشونت بی‌حصر مجاز است؟ اگر این نماینده‌ی زشت کلام مجلس و هم پیالگی‌هایش را به هیچ نحوی نتوانیم پاسخگو کنیم و از فروعنیت‌شان بکاهیم مجوز اعمال خشونت حتی بر چنین آدمی خواهد بود؟ پس فرق من - من نوعی - با صادق خلخالی چیست؟ آن همه مذمت اخلاقی صادق خلخالی (قاضی شرع روزهای اول انقلاب) برای چیست؟ مگر نه این که او یک انقلابی بود انسان که وقتی خود را در موضع حق می‌دید از هیچ خشونتی فروگذار نمی‌کرد؟! پر واضح است که این نوشتار به دنبال توجیه سخنان وقیحانه‌ی آن نماینده‌ی مجلس نیست بلکه به دنبال تحلیل واکنش ما نسبت به آن سخن است. اما بعد از این‌ها با خودم می‌گویم این همه قلم‌فرسایی برای چه؟ آن‌هایی که این چنین ساده با کشته شدن ۲۰۰-۳۰۰ نفر انسان برخورد می‌کنند - بانک آتش زدند، ما هم کشتیم! - چطور به محاکمه و قبول تقصیر خودشان تن خواهند داد؟ بعد از دو سال از آن روزهای سخت هنوز که هنوز است یک جلسه برای هیچ مسئولی در سطوح مختلف برگزار نشده و در عوض مستندهایی برای توجیه اعمال حاکمیت مخصوصا بخش‌های مجزا از دولت پخش می‌شود، بعد از دو سال هنوز سوالات ساده‌ای بی‌پاسخ مانده است، چطور می‌شود در کشور ما هیچ تجمعی به صلح و صفا نمی‌تواند برگزار شود، بالفرض که آن اعتراض اشتباه باشد، این قساوت سرکوب اعتراضات از کجا وارد منظومه‌ی فکری حاکمانی شد که داعیه‌دار حکومت

عدل و صلحند؟ چطور می‌شود حتی در عراق جنگ زده و نامنظم و لبنان بحران زده، اعتراضات این چنین سرکوب نمی‌شود و راه‌های ارتباطی قطع نمی‌گردد؟ توجیه‌کنندگان تا چه زمانی می‌خواهند تقصیر را به گردن مزدورهای دشمن بیندازند؟ پس سرویس‌های امنیتی چه می‌کنند؟ چطور می‌شود که هر اعتراض مردمی به اسم سوءاستفاده مزدوران دشمن در نطفه خفه می‌شود؟ این چرخه‌ی نادرست کجا باید اصلاح شود؟ این روزها دیگر خیلی‌ها از پاسخگو کردن مسئولین ناامید شده‌اند و بی‌خیالی در پیش گرفته یا روی آورده‌اند به رویکردی خشونت‌بار که شاید بتوان آن را در کلام برخی از هموطنانمان دید. به هر روی عده‌ای نیز هنوز بر دوری از خشونت و حل مسائل از مجاری کم‌ضررتر امیدوارند. بر صدر نشستگان سرنوشته پیشینیان را دیده‌اند، عجیب این که از تفرعن و غرور خود نمی‌کاهند. امروز ذکر زبان ما اینست: «بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم؛ تا سختی کمان شما نیز بگذرد.» اما خشم فروخورده‌ی بسیاری در آستانه‌ی انفجار است، این دهن‌کجی‌های بی‌ادبانه، آن انفجار و انقلاب بزرگ را اجتناب‌ناپذیر خواهد کرد و همه‌مان بسیار متضرر خواهیم شد. حالا شما بگویید آقای حسن نوروزی! چه کسی شما را محاکمه خواهد کرد؟

امیر حسین حسن پور

کارشناسی مهندسی پلیمر، ۹۸  
دبیر سیاسی سابق انجمن اسلامی





# آبان ماه خونین

نهادهای امنیتی ایران، ۲۹ استان و صدها شهر دستخوش ناآرامی‌های پس از افزایش قیمت بنزین بودند.

مسئله مهمتر بعد از اعتراضات عدم اعلام رسمی آمار کشته شدگان و موج سواری معاندان و بیان آمار دروغ و جهت دار مانند ۳۵۰ یا ۵۰۰ کشته توسط ترامپ بود.

به بیان یکی از خبرگزاری‌ها آمار دقیق کشته شدگان نزد نهادهای مربوطه موجود است، اما عدم اطلاع رسانی درباره آن، از آنجا که نیازمند تفکیک دقیق از حیث چرایی و چگونگی جان باختن افراد بوده، تاکنون به طول انجامیده است.

در حالیکه سازمان عفو بین الملل در آخرین گزارشش اعلام کرد که بر اساس تحقیقات این سازمان، در جریان اعتراض‌های اخیر بیش از ۳۰۴ نفر کشته شده اند و تاکید میکند که احتمالاً آمار چیزی بالاتر از این است. در همین حال سخنگوی نمایندگی ایران در سازمان ملل این آمار را ساختگی می‌خواند. روزنامه نیویورک تایمز روز یکشنبه ۱۰ آذر شمار کشته‌شدگان را دست کم ۱۸۰ نفر اعلام کرد. به نوشته نیویورک تایمز در شهر ماهشهر بین ۴۰ تا ۱۰۰ نفر که بیشتر آن‌ها جوان بودند توسط نیروهای امنیتی و سپاه کشته شده‌اند. پیش‌تر سازمان مجاهدین خلق هم تعداد کشته‌شدگان را بیش از ۱۵۰۰ تن در ۱۹۰ شهر اعلام کرده بود.

حال نوبت به رسانه‌های داخلی می‌رسد، وبسایت کلمه، که اردشیر امیراجمند مشاور میرحسین موسوی بوده، به نقل از «یک منبع آگاه» تعداد کشته‌ها را ۳۶۶ نفر اعلام کرد.

حال با گذشت ۲ آبان از آبان ۹۸ تنها میتوان دو عامل اصلی برای این اتفاقات بیان کرد:

۱. عدم مدیریت و بی مسئولیتی مدیران و
۲. عدم آگاهی کافی مردم و احساساتی شدن زیاد عده‌ای و قرار گرفتن بر موج برنامه‌های دشمن

گونه بازگو می‌کند: «ما در انتخابات ۹۶ تحلیل داشتیم. این جور نبود که راه بیفتیم و بگوییم اصلاح طلبیم یا عاشق روحانی هستیم. مجموعه ما، تحلیل امنیتی داشت. می‌خواهم بازش نکنم تا قضایای دیگر اتفاق بیفتد تا بنشینیم و مفصل‌تر با هم صحبت بکنیم. آیا اگر رئیسی یا قالیباف سر کار بود، این مشکلاتی که در کشور وجود دارد، الان بود؟ این تظاهراتی که ایجاد شد، آیا بود؟ ما بر اساس تحلیل امنیتی... ما به این نتیجه رسیدیم که باید برویم پشت سر فردی مثل روحانی. کشور باید به نقطه جوش می‌رسید و اگر آدمی مثل رئیسی یا قالیباف سر کار می‌آمد، کار به نقطه جوش نمی‌رسید.» باید به یادآور کرد کمتر از دو ماه بعد از گرانی‌ها، رژیم آمریکا جرأت پیدا کرد با مشاهده این به هم ریختگی مدیریتی، قهرمان ملی و بین‌المللی ایران، سردار قاسم سلیمانی را ترور کند. آن روز آمریکا و متحدانش با تمرکز روی برخی سوء مدیریت‌ها و اصرار برخی مدیران بر دو قطبی کردن جامعه، برنامه براندازی و برپایی جنگ داخلی در ایران را به اجرا گذاشته بودند؛ و درست به همین دلیل هم بود که رهبر حکیم انقلاب، با هزینه کردن از آبروی خود، نگذاشتند فاز بعدی و مهم نقشه دشمن برای بازی روی شکاف میان قوا و اختلاف در حاکمیت، پیش برود اما برویم سراغ اعتراضات و کشته شدگان آبان ماه خونین ۹۸...

به دنبال اعتراضات که ابتدا در شهرهایی همچون مشهد، تهران، شیراز، کرمانشاه آغاز و به کرمان، قزوین و خرمشهر گسترش یافت، اینترنت در بعضی شهرها ضعیف و در ۲۵ آبان به دنبال اعلام مقامات ایرانی به طور کامل قطع شد.

اعتراضات نخست در واکنش به افزایش سه‌برابری قیمت بنزین آغاز شد ولی سپس حکومت جمهوری اسلامی و رهبران روحانی را مورد هدف قرار داد. بر اساس گزارش

تا نیمه شب ۲۴ آبان ماه همه چیز به ظاهر آرام و عادی بود اما در نیمه شب بدون اعلام قبلی، سهمیه بندی بنزین مجدداً آغاز شد و قیمت هر لیتر بنزین سهمیه‌ای ۱۵۰۰ و بنزین آزاد از ۱۰۰۰ تومان به ۳۰۰۰ تومان افزایش یافت.

به دنبال این اتفاق، اعتراضات اولیه ابتدا به صورت مسالمت آمیز و عمدتاً در محلات کارگری و شهرنشین اتفاق افتاد، سپس رفته رفته اعتراضات گسترده تری با حمله به پمپ بنزین‌ها و برخی مراکز مهم اقتصادی و حتی زیرساختی و امنیتی انجام شد. دو روایت درباره گرانی بنزینی مطرح شده است:

اول اینکه دولت در سال ۹۴، همزمان با مذاکره و توافق با آمریکا، به دنبال «نمایش بهبود شرایط اقتصادی» دست به اقدامات نمایشی از جمله، حذف سهمیه‌بندی بنزین و ثابت نگه داشتن قیمت به مدت چهار سال زد. این سوء تدبیر چهار ساله، به افزایش مصرف و قاچاق سوخت به میزان ۱۴۴ هزار میلیارد تومان انجامید. اما چهار سال بعد، افزایش مصرف ۲۰ میلیون لیتری بنزین در روز و ناتوانی در تامین (واردات) آن از یک سو، قاچاق گسترده به موازات پرداخت یارانه بنزینی از سوی دیگر، و مواجهه با کسری بودجه گسترده از طرف سوم، دولت را به صرافت‌انداختن تا کوتاهی چهار ساله - در افزایش تدریجی و بدون شوک قیمتی - را در یک شب جبران کند.

اما روایت دوم، که از سوی برخی حامیان دولت سابق بیان شده است، مدیر کانال آمد نیوز، رابط رسانه‌ای ضد انقلاب خارجی و شبکه نفوذی آلوده در پاریس و در فتنه دی ماه ۹۶، جزو آتش بیاران اصلی معرکه بود، او سال ۹۷ در گفت‌وگو با یک شبکه ضد انقلاب، پروژه برآمده از تحلیل کارفرمایان امنیتی خود را این





# رفیقم کجایی؟! کجایی؟! کجایی؟! کجایی؟! کجایی?! کجایی! کجایی! کجایی!



جان‌های از هم پاشیده‌ی مردمانش...

رفیقم کجایی؟

باید می‌بودی تا می‌دیدم مادرت همچنان معترض جان  
توست، نه برای اینکه بگویم حقت مرگ نبود یا که در کار  
خدا مداخله کند، نه! گله‌ای نیست، اما رسم این نیست که  
اینگونه بمیریم و بگوییم کار خداست...

رفیق دل شکسته من!

این چند خط پایانی هم باشد برای معشوقه بی‌مرامت، که تو  
را ترسو خواند و جهانش را از بند ترس‌های نجات داد...

به خوابش برو و بگو هر جا که هست به اولین صندوق پستی  
شهر برو تا نامه رفیقت را با همان آواز دلنشینش، که تو را  
عاشق خود کرده بود بخواند:

پاییز که می‌آید، مهر که می‌شود، به یاد مهربانی‌هایش، برای  
لحظه‌هایی که باید می‌رفت اما ماند... برای تمام داده‌هایی که  
زدی و به دل نگرفت، دلتنگ می‌شوی!  
اما بدان که این دلتنگی‌های نداشت...

چون؛ چشم برهم بزنی آبان می‌آید، او در آبان چشم باز  
کرد، خشمگین شد، فریاد زد، به خاک رفت...  
بعد از این به هر آبان که برسی دادت بی‌داد می‌شود که مبادا  
بدانند دلتنگ مردی شده‌ای که نیست...

این را بدان ای معشوقه بی‌مرام رفیق از دست رفته من!

از دلتنگی‌ها گریزی نیست... مگر آذر غیرت پاییزی‌اش را  
از دست بدهد که تو یک پاییز را بتوانی با عشق جدیدت به  
رنگ برگ‌ها بیانیشی و فارغ از هیاهو جهان قدم بزنی... مگر  
اینکه آذر پاییز نباشد!

راستی؛ پاییزت را با نام هر که آغاز کرده‌ای یادت نرود که  
حساب عشقتان را به جیب پدرش گره زده باشد تا مبادا داد  
و بی‌داد از او سر بزند و او هم لقب ترسو را با خود به گور ببرد!  
یادت نرود...

یادت است؟ یکی از همین پاییزها بود که از تو پرسیدم، حالا  
اینکه «آبان بود یا نه؟! به یاد نمی‌آورم» اما همین روزها  
بود، مادرت گفت: ((رفته است بی‌داد کند، آنگونه داد بزند که  
کسی نشنود))

خیال کردم بیابان یا همین کوه‌های اطراف شهر را انتخاب  
کرده‌ای تا از غم نبودن معشوقه بی‌مرامت فریاد بزنی و آرام  
شوی، اما نگفته بودی قرار است بی‌داده‌ایت به داد تبدیل  
شوند، آنگونه که بشنوند و نخواهند...

رفیقم کجایی؟

یادت است؟ این را همین پاییز برایت فرستادم اما باز هم  
جوابم را ندادی، انگار که تو پاییزها کمی بی‌رحم‌تر می‌شوی!  
البته حق داری!

برای تو آبان و پاییز فصل آمدن است، ما هم که از ابتدا با  
آمدنمان به مشکل خورده‌ایم...  
راستی؛ آمده بودم بگویم آمدنت مبارکمان اما انگار باز هم به  
مشکل خورده‌ایم...

امروز از مقابل خانه‌تان عبور کردم، یک عبور پاییزی را پشت  
سر گذاشتم چون نه ماشینی بود که برایت بوق بزنی، نه  
موتوری که برایت تک چرخ بزنی، خودت باید می‌بودی و  
می‌دیدم که این پاییز چطور ماشین‌ها محکوم به ایستادن  
شدند، آدم‌ها مجبور به طاقت آوردن و جهان یک‌بار دیگر  
آبان و آذر و بی‌مهری‌های پاییزش را به رخمان کشیده است...  
باید بگویم عده‌ای همچنان معترضند اما بی‌انصافی نکنم هیچ  
اعتراضی به مانند فریادهای تو ندیدم...

روزگار غریبیست!

تو زیر یک سنگ به خاک رفته‌ای که نوشته است: با آبان آمد،  
در آبان بی‌داد کرد، با آبان رفت...

من هم روی یک خاک به زیستن مشغولم، یک خاک که  
نامش وطن است، خوراکش قطره خون است و پناهگاهش

# تاریکی در 444 روز

سید محمد صالح قائمی راد  
کارشناسی عمران، ۹۸  
دبیر سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان



در حالی که پس از بازگشایی دانشگاه‌ها در مهرماه ۱۳۵۸ انجمن‌ها و تشکل‌های دانشجویی تازه فعالیت‌های آکادمیک خود را از سر گرفته بودند، عده‌ای از آنها که بعداً خود را (دانشجویان پیرو خط امام) خواندند، در روز ۱۳ آبان همان سال با حمله به سفارت آمریکا و تسخیر آن، دیپلمات‌ها و کارکنان سفارت را گروگان گرفتند.

همچنین ده روز بعد جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا تمامی اموال ایران در این کشور را بلوکه کرد تا دسترسی ایران به حجم کثیری از دارائی‌هایش مسدود شود.

اشغال سفارت، روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا را قطع و تاکنون هیچ رابطه دیپلماتیک و رسمی بین دو کشور برقرار نشده است. در پی گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا، سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق، حزب توده، پیکار و دیگر نیروهای چپ به همراه ابراهیم یزدی و ابوالحسن بنی‌صدر و... بی‌توجه به قوانین بین‌المللی خواهان محاکمه گروگان‌های آمریکایی شدند.

این حرکت از چشم احزاب سیاسی کشور دور نماند و اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی به حمایت از اقدام دانشجویان پرداختند. سازمان مجاهدین خلق اولین نیرویی بود که به حمایت گسترده از این دانشجویان پرداخت و به همراه حزب توده و دیگر گروه‌های چپ بر آتش مبارزه «ضدامپریالیستی» دمیدند.

مجاهدین از اولین ساعات گروگانگیری با بسیج نیروهای تشکیلاتی خود به صورت بیست و چهار ساعته به گرم کردن فضای بیرون سفارت و خیابان‌های اطراف پرداختند و با شعارهای حمایت‌آمیز خود از اقدام دانشجویان تقدیر کرده و به یکی از بزرگترین بحران‌های سیاسی قرن بیستم دامن زدند.

همچنین چریک‌های فدایی خلق نیز به منظور حمایت از دانشجویان پیرو خط امام تظاهراتی را از دانشگاه تهران به سمت سفارت آمریکا سازمان دادند. تمامی گروگان‌ها آزاد و به کشورشان بازگشتند.







# است.

# زندگی را درست خوشایندی

«باید احساسمون رو عوض کنیم»  
همه‌ی ما احساسات بدی را تجربه کرده‌ایم که طبیعی بوده‌اند؛ مثل غم از دست دادن یک عزیز، یا احساس ناامیدی پس از تمام شدن یک رابطه عاطفی. اما چطور تشخیص بدهیم که چه زمانی باید احساسمان را بپذیریم و ابراز کنیم و چه موقع باید آن را تغییر دهیم؟ می‌توانیم از خود چند سوال بپرسیم؛ مثل اینکه آیا ابراز احساسات به سود من است؟ آیا رفتارم سازنده است؟ چه مدتی است که این احساسات را دارم؟ «تا کی می‌خوام برآش غصه بخورم؟ آخه غصه خوردن من چه فایده‌ای داره؟» آیا برای مسئله‌ای که خارج از کنترل من است ناراحتم؟ آیا افکار و احساساتم واقع‌بینانه هستند؟

## خطاهای شناختی

ما به واسطه‌ی یکسری اشتباهات دچار افکار و احساسات بد ناسالم و غیرواقعی می‌شویم. این خطاها نهایتاً منجر به نتیجه‌گیری و برداشت احساسی غلط از اتفاقات پیرامون ما و حتی افسردگی و اضطراب می‌شوند. موقعیتی را فرض کنید که بعد از ترک محل کار و هنگامی که در ترافیک هستید، ساعت سه بعد از ظهر مدیر شرکت با شما تماس می‌گیرد و با یک لحن معمولی می‌گوید: «سلام آقا/خانم فلانی، لطفاً فردا صبح زود دفتر من باشید، کار مهمی دارم.» چه احساسی به شما دست می‌دهد؟ ممکن است بعضی از افراد با خود اینطور بگویند که «حتماً می‌خوانم اخراجم کنن»، «نکنه کار بدی کردم» و در ادامه «اینقدر زحمت بکش و خالصانه کار کن. آخرشم اینطوری عذرت رو بخوان. هعی...» ناراحت می‌شود، می‌ترسد، ناامید می‌شود، عصبانی می‌شود و اضطراب او را فرا می‌گیرد. همه‌ی این‌ها از جایی شروع شد که این فرد یک خطای شناختی مرتکب شد و آن خطا نتیجه‌گیری شتاب زده (پیش‌گویی) است. او در واقع نمی‌دانست که فردا قرار است چه اتفاقی بیفتد. حتی فردا که به دفتر مدیر رفت، آنقدر ناراحت و بی‌علاقه و ناامید بود که مدیر از ترفیعی که برایش در نظر گرفته بود منصرف شد.

یک خطای آشنای دیگر، برچسب زدن است. مثلاً فرد کاری را اشتباه انجام می‌دهد و اینطور می‌گوید که «من بازنده‌ام»، «واقعاً بی‌عرضه‌ام» و اینطور به خود برچسب می‌زند. در حالی که او با کاری که انجام داده است فرق می‌کند. اینکه او در کاری شکست خورده است، به این معنی نیست که آدم شکست خورده‌ای است. خطای دیگری هم به اسم خطای هیچ یا همه چیز وجود دارد که پایه و اساس کمال‌گرایی است.

**کمال‌گرایی، ترمز خوشگذرانی و قاتل حس خوشبختی**  
سوال دیگری که می‌توانیم از خودمان بپرسیم این است که آیا

## کودکی که نصیحت می‌کند

در یک تاک‌شوی خارجی مجری دارد با دو پسر بچه که گویا جغرافیا می‌دانند گفتگو می‌کند. مجری از نیت می‌پرسد که آیا برای لندن (پسر بچه‌ی دیگر) نصیحتی دارد؟ نیت پاسخ می‌دهد: بله. من دوتا قانون دارم. قانون شماره یک «همیشه خوش بگذران» و قانون شماره دو «به حرف قانون شماره یک گوش کن»

صحبت این پسر بچه و قانون‌های زندگی‌اش شاید برای بسیاری از ما تلنگری باشد تا زندگی خود را بازبینی کنیم و ببینیم چه کرده‌ایم و چه بلایی به سرمان آمده است. باید به این فکر کنیم که آیا اصلاً از زندگی لذت برده‌ایم یا نه. آیا غم و غصه‌ها منطقی بوده و مشکلات، حقیقی؟

همه‌مان دلایل و توجیهات خودمان را برای بدحالی داریم. ما می‌توانیم توضیح بدهیم که چرا از زندگی لذت نبرده‌ایم و چه چیزی اذیتمان کرده و چرا نتوانسته‌ایم خوش بگذرانیم و شروع کنیم به نام بردن از موانع خوشبختی‌مان. ما می‌توانیم از ناراحتی‌ها و احساسات بدی حرف بزنیم که اجازه نمی‌دهند به معنای واقعی کلمه زندگی کنیم. اما با وجود همه‌ی این‌ها، آیا ما می‌توانیم احساسمان را تغییر دهیم؟ اولین چیزی که باید بدان توجه کرد، این است که تلقی‌های ما هستند که احساسات ما را می‌سازند، نه حوادث بیرونی. دو فرد متفاوت به موقعیت‌های مشابه عکس‌العمل‌های متفاوتی نشان می‌دهند. «فرض کن به یه نفر بگی: من از شما خوشم میاد. به نظرم آدم قابل اعتمادی هستین. ممکنه اون فرد این تعریف شما رو بپذیره و تشکر کنه. یا مثلاً ممکنه فکر کنه که می‌خوانم اعتمادش رو جلب کنین تا ازش سوء استفاده کنین و ناراحت بشه.»

همیشه اتفاقات عادی خوشحال‌کننده و شگفت‌انگیزی در زندگی ما وجود دارند که آن‌ها را نمی‌بینیم. در مقابل، ناراحتی‌های بی‌خود و بی‌جهتی هم داریم که بودن‌شان فقط حالمان را بدتر می‌کند. ما می‌توانیم با تشخیص احساسات منفی بیهوده و کنترل آن‌ها بیشتر خوشبخت باشیم. ما می‌توانیم سعی کنیم خوش بگذرانیم و از زندگی لذت ببریم.

## سید علی میرزایی

کارشناسی مدیریت بازرگانی، ۹۶  
دبیر تشکیلات سابق انجمن اسلامی دانشجویان



انتظارات من از خودم و جهان واقع بینانه هستند؟ آیا در محاسباتی که منجر به ناراحتی شما می‌شود، توان خودتان را واقع بینانه در نظر می‌گیرید؟ برای یک فرد کمال‌گرا هر موقعیت از زندگی، موقعیت برد و باخت است. او برای هر شکست و هر اشتباه غصه می‌خورد و گمان می‌کند همه چیز باید به بهترین و کامل‌ترین شکل پیش برود، درحالی که اینطور نیست. قرار نیست ما اشتباه نکنیم. قرار نیست همیشه عالی باشیم و عالی عمل کنیم. ناقص بودن و خطا کار بودن به نوعی در طبیعت ما وجود دارد و باید آن را بپذیریم. «به خودت سخت نگیر»؛ شاید اینطور به نظر بیاید که کمال‌گرایی در کنار رنجی که تحمیل می‌کند، باعث می‌شود که کارها به بهترین شکل ممکن پیش برود، اما فکر می‌کنم در بیشتر مواقع اینطور نیست و خیلی وقت‌ها نتیجه‌ی عکس دارد. «یه موقع‌هایی اونقدر درگیر درستی و کامل نوشتن یک جمله از مقاله می‌شم که اصلاً نمی‌تونم اون رو تو مهلت مقرر تموم کنم!» یا این که با یک اشتباه کوچک، کار را تمام شده بدانیم و چیزهای بیشتری را از دست بدهیم. «اگر جواب یک سوال امتحان رو ندونم، به حدی فکرم مشغول می‌شه و ناامید می‌شم که کل امتحان رو خراب می‌کنم. آخه حتما باید ۲۰ بشم»

در دنیای کمال‌گرایی، رسیدن به اهداف و موفقیت‌ها، شادی موقتی دارد و کمی بعد هدف‌های بعدی خودشان را نشان می‌دهند. هدف‌هایی که انگار اگر به همه‌شان نرسیم خوشبخت نیستیم و زندگی‌مان به درد نمی‌خورد. هدف‌هایی که هیچوقت تمام نمی‌شوند و فرد کمال‌گرایی که هیچ‌گاه آنقدر که می‌خواهد احساس خوشبختی نمی‌کند.

### وقتی برای غصه خوردن نداریم

واقعاً چقدر می‌خواهیم برای چیزهای بی‌ارزش خودمان را اذیت کنیم؟ گاهی باید به این فکر کنیم که این عمر کوتاه که پایانش هم نامشخص است جایی برای غصه خوردن‌ها و ناراحتی‌های بی‌خود ما دارد یا نه؟ باور کنید ما وقت نداریم برای اینکه احساس کرده‌ایم که فلانی به ما بی‌توجهی کرده است، یک روز کامل را خراب کنیم.

مرگ را گریزی نیست. «دنیا دو روزه» دیر یا زود می‌آید و مطمئنم که نمی‌خواهیم با حال بد و در حسرت لذت بردن از زندگی برویم. آرزو داریم درحالی که از زندگی خود لذت برده‌ایم، با فراغ بال، با ذهنی آرام و خلوت و با قلبی سرشار از نور سفر کنیم. «کی می‌دونه؟ فکر کن داری مثل همیشه با خانمت سر مسائل الکی دعوا می‌کنی و اعصاب خورد میشه و داد می‌زنی و چند دقیقه بعدش به هر دلیلی دیگه نیستی. خیلی قشنگ نیست، نه؟»

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست

برخیز و بجام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگه توست

فردا همه از خاک تو برخواهد رست

دیدگاه خیام نسبت به مسئله مرگ واقعاً جذاب است. او به قطعیت مرگ اعتقاد دارد و همزمان از «دم را غنیمت شمردن» سخن می‌گوید. وقتی مرگ را نزدیک بینیم و آن را انکار نکنیم، متوجه می‌شویم که هر لحظه‌ای که برود دیگر قابل زیستن نیست. باید از لحظه لحظه‌اش لذت برد. سهراب هم توصیفات بسیار زیبایی از این موضوع دارد. در صدای پای آب اینطور می‌گوید که «مرگ مسئول قشنگی پر شاپرک است» و این چه تعبیر عجیب و تفکر برانگیزی است. حرف او در بخشی از شعر مسافر نیز این است که باید گرد و غبار و ظواهر ترسناک و ناخوشایند مرگ را کنار زد و صورت طلایی مرگ را دید. اینجاست که زندگی جان دوباره‌ای می‌گیرد.

همیشه با نفس تازه راه باید رفت

و فوت باید کرد

که پاک شود صورت طلایی مرگ.

### در انتها...

«باید اکثر اوقات خوب باشی»

من فکر می‌کنم برای اینکه زندگی خوبی داشته باشیم باید برای خوش گذراندن وقت بگذاریم، احساسات بد بی‌خود و مخرب را تشخیص بدهیم، بیاموزیم احساسمان را عوض کنیم، از اتفاقات عادی زندگی لذت ببریم، به خودمان و دیگران سخت نگیریم، مرگ را باور کنیم و از لحظه لحظه‌ی زندگی لذت ببریم. برای درست شدن زندگی‌مان باید خودمان دست به کار شویم. «منتظر فلان آدم یا فلان اتفاق نباش!»

برای «زندگی کردن» راهی جز خوشگذراندن نداریم (:

زندگی رسم خوشایندی است.

زندگی بال و پری دارد با وسعت مرگ،

پرشی دارد اندازه عشق.

زندگی چیزی نیست، که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود.

زندگی جذبه دستی است که می‌چیند.

زندگی نوبر انجیر سیاه، که در دهان گس تابستان است.

زندگی، بعد درخت است به چشم حشره.

زندگی تجربه شب پره در تاریکی است.

زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد.

زندگی سوت قطاری است که در خواب پلی می‌پیچد.

زندگی دیدن یک باغچه از شیشه مسدود هواپیماست.

خبر رفتن موشک به فضا،

لمس تنهایی «ماه»، فکر بوییدن گل در کره‌ای دیگر.

زندگی شستن یک بشقاب است.

زندگی یافتن سکه ده‌شاهی در جوی خیابان است.

زندگی «مجذور» آینه است.

زندگی گل به «توان» ابدیت،

زندگی «ضرب» زمین در ضربان دل ما،

زندگی «هندسه» ساده و یکسان نفس‌هاست.

هر کجا هستیم، باشیم،

آسمان مال من است.

پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است.

چه اهمیت دارد

گاه اگر می‌رویند

قارچ‌های غربت؟

من نمی‌دانم

که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کیوتر زیباست.

و چرا در قفس هیچ‌کسی کرکس نیست.

گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد.

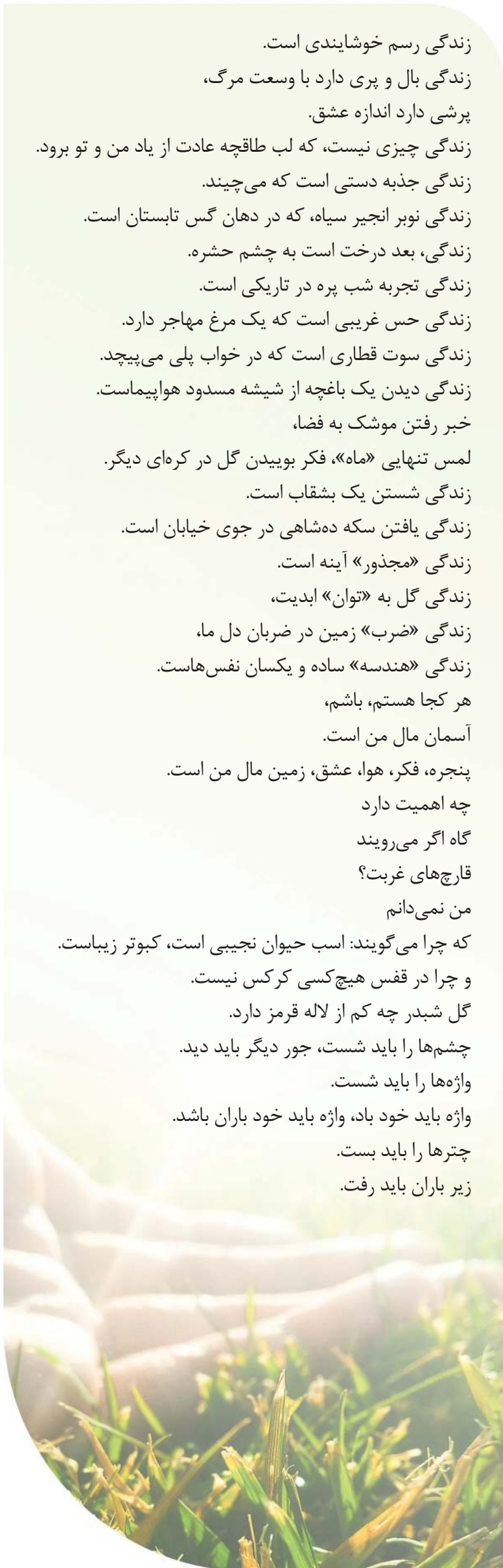
چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.

واژه‌ها را باید شست.

واژه باید خود باد، واژه باید خود باران باشد.

چترها را باید بست.

زیر باران باید رفت.





**احمد یوسفی**

کارشناسی ارشد فلسفه، ۹۳  
دبیرفرهنگی اسبق انجمن اسلامی دانشجویان

# حکومت شنود

عَنْ مَقَالَهُ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ أَنْ أُخْطِئَ  
وَلَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ  
مِنِّي». مسئله در این فرمایش حضرت (ع) همین است که حاکم نباید  
باعث باشد که گفتار درست و برخواسته از عدالتی، شنیده نشود،  
بلکه حاکم باید شرایطی را فراهم کند که این گفتارها بیان شود و  
فرد صاحب سخن نباید تحت شرایطی قرار بگیرد که خود را سانسور  
کند. حکومت چنین حالتی نباید داشته باشد که بگوید چون حاکم  
هستم پس بی نیاز از سخن دیگران هستم؛ و این ضعف نیست، بلکه  
نهایت ویژگی یک حکومت مطلوب است تا جایی که خداوند متعال  
در قرآن (توبه - ۶۱) یکی از ویژگی‌های مثبت پیامبر خودش را شنوا  
بودن معرفی کرده است و کسانی را که وی را به خاطر چنین خصلتی  
تخطئه می‌کنند را شماتت می‌کند.

در واقع با چنین تاکیداتی روشن است که اگر حکومت چه با پنبه  
گذاشتن در گوش خود، و چه با ساکت کردن صدای ناخوشایند  
خویش و چه فقط با شنیدن صداهای خوشایند خویش، یکی از مهم  
ترین ابزارهای شناختی خویش را بدست خویش از کار بیندازد، عملاً  
راهی را می‌رود که توان ادامه دادن آن را با هر چه بیشتر کردن  
خودش، ندارد. و این مدام کردن، او را از دیدن نیز باز می‌دارد و او  
را در سخن گفتن با مردمی خویش ناتوان می‌کند. در چنین حالتی،  
پس از مدتی صداهای رد و بدل شده میان حکومت و مردم نامفهوم و  
مبهم خواهد شد و سرنوشت اینان هم به گفته قرآن ضلالتی بدتر از  
بهائیم است. با این اوصاف، حکومتی مطلوب است که به دست خودش  
ابزارهای بقای خویش را از بین نبرد و مسئولیت خویش را هم در  
قبال خویش و هم در قبال مردم تحت حاکمیت خویش درست  
انجام دهد. درست بشنود تا درست صحبت کند و درست عمل  
نماید. به تعبیر دیگر حاضر است که هزینه کند تا نقد شود  
تا نقایص را رفع کند.

جمله‌ای است مشهور و حتی منسوب به ارسطو که «مَنْ فَقَدَ حَسًّا  
فَقَدَ فَقْدَ عِلْمًا»؛ «آن را که حسی نباشد، آگاهی آن حس را هم از  
دست داده است». این جمله اگرچه در مباحث فلسفی، پیرامون  
دستگاه‌های شناختی انسان، مورد بحث قرار می‌گیرد، ولی می‌توان  
آن را گونه‌ای استعاری و حتی حقیقی به اموری دیگر نیز تعمیم داد  
و از آن بهره جست.

اینکه انسان اگر هر یک از دستگاه‌های شناختی‌اش، دچار اختلال  
شود، در معرفت او نسبت به امور مربوط به آن دستگاه دچار فقدان یا  
عُسر و حَرَج می‌شود، امری پوشیده نیست. گوش انسان هم به عنوان  
یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناختی وی، نقش بسیار مهمی در آگاهی  
و درک او از پیرامون خودش دارد و اگر چنین ورودی مهمی نیز دچار  
اختلال شود، چه بسیار مشکلات عظیمی برای وی رخ خواهد داد.

حکومت‌داری نیز نیاز مبرم به این ویژگی دارد تا حکومت پیاپی  
نسبت به امور مختلف آگاهی پیدا کند که بتواند به واسطه این آگاهی  
سنجیده‌ترین تحلیل‌ها را نسبت به وقایع پیرامونی خویش داشته  
باشد و در نتیجه توانایی اختیار بهترین تصمیم را که عام‌المنفعه  
باشد را داشته باشد. در واقع این

ویژگی یک وظیفه

ذاتی برای یک

حکومت است.

توانایی و

وظیفه

شنیدن .

این توانایی و

وظیفه به این گونه

نیست که آن چیزی که دوست

دارد را بخواهد بشنود، بلکه این توانایی

را باید در خودش ایجاد کند و تقویت کند که

آنچه درست است را بتواند به شکل واضحی بشنود.

به عبارت دیگر، حکومت باید شرایط شنیده شدن صداهای

مختلف را ایجاد کند و پس از آن نیز در گوش خویش چیزی فرو

نکند که مانع باشد.

حضرت علی (ع) در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه می‌فرمایند: «فَلَا تَكْفُوا

# درون واقعی انسان

چرا فکر می‌کنید مقام یا شغلتان یا لباستان برایتان شخصیت می‌سازد؟ من که اینگونه فکر نمی‌کنم؛ انسان بودن انسان‌ها و مقامشان در احساساتی است که به همدیگر منتقل می‌کنند، می‌خواهد آن فرد یک فقیر باشد یا ثروتمند... چرا طوری رفتار کرده‌ایم که ذهنیتمان نسبت به چیزهای خوب بد شده است؟ چرا طوری رفتار کرده‌ایم که افراد از خوبی‌ها گریزانند از محبت از راستگویی از سادگی و... چرا در دید بسیاری از ما ثروت بد جلوه کرده است؟ چرا ظرفیت را در زندگی خودمان افزایش نداده‌ایم؟ فقط خواستیم و خواستیم. اما آیا واقعا ظرفیت آن خواسته را هم داشته‌ایم؟ تا وقتی ما ظرفیت چیزهای خوب را نداشته باشیم می‌شود دنیای کنونی، دنیایی که خوب و بد جایگاهشان عوض شده است... بیایید زیبایی‌های دنیا، زیبای‌های آدم‌ها را هم ببینیم و دست برداریم از سیاهی دیدن و سیاهی به زبان آوردن و سیاه‌گونه رفتار کردن. امیدوارم نقابی که به چهره‌تان می‌گذارید همان نقاب درونتان باشد اما این را هم بدانید که بارفتارتان نقاب درونتان هویدا می‌شود هر چند بازیگر قهار باشید.

این بود دلیل آمدنمان به دنیا... چرا همه می‌خواهند بگویند این دنیا، دنیای بدی شده؟ باور کنید این دنیا همان دنیای گذشته‌هاست چرا نمی‌خواهید باور کنید که این ما هستیم که این دنیا را به تباهی کشانده‌ایم؟ با رفتارهایمان، با حس‌های منفی که به این دنیا تزریق می‌کنیم این دنیا همان دنیایی است که فقط براساس خوبی‌ها می‌چرخد. وقتی تو به آن دروغ و حسادت و حسرت و ریا و بی‌معرفتی و تکبر و دورویی و نفرت و خیانت و حرص و طمع و خودبینی و... تزریق می‌کنی چگونه توقع داری جهان به تو عشق و محبت ارزانی کند؟ گویا فراموش کرده‌ای که این دنیا دنیای عمل و عکس‌العمل است؟ هر چه به آن بدهی همان را پس می‌گیری. پس چرا به آن از خوبی‌هایمانده‌ای؟ تا از او خوبی‌پس‌ستانی. می‌خواهیم تا کجا با این حال پیش رویم؟ تلخ یا شیرین، ما مدتی در این دنیا هستیم و در زمانی نامعلوم باید از این دنیا رخت ببندیم و برویم. حالا بهتر است ردپای خوبی در دل آدم‌ها به جا گذاریم نه؟ حالا بهتر است همان مدتی که هستیم را به خوشی و به محبت و حال خوب خودمان و دیگران بگذرانیم. بهتر است این من من درون را کنار بگذاریم دست از لجاجت‌های کودکانه مان برداریم. چرا همه‌مان می‌خواهیم از حرف‌های هم دیگر بد برداشت کنیم؟ چرا همگی می‌خواهیم بگوییم من بهترم؟

به دنیای اطرافم که نگاه می‌کنم خیلی چیزها شبیه گذشته نیست. انسان‌ها به موجوداتی تبدیل شدند که مدام در حال نقش بازی کردن هستند، کمتر کسی را می‌بینم که خود واقعی‌اش هست. لبخندها مصنوعی است؛ شنیدن خنده‌ی از ته دل را فقط می‌توان در کودکی دید که چیزی از این جهان نمی‌داند و دنیایش در نگاه مادر خلاصه می‌شود. آمده‌ام که بگویم بیایید دست برداریم از نقاب‌هایی که به چهره می‌زنیم. دست برداریم از رقابت‌ها و حسادت‌های الکی‌مان. یک لحظه همین الان فکر کن شاید فردا نباشی شاید فردا نباشند... چرا در دنیایی غرق شده‌ایم که کسی با کسی حرف نمی‌زند؟ همه آدم‌ها در یک فضای مجازی به سر می‌برند؛ در فضای مجازی به هم محبت می‌کنند، به سفر می‌روند، در همان فضای مجازی خوشی‌هایشان، اهدافشان، زندگی‌شان را سپری می‌کنند... این چه حالی است؟ چرا دنیای حقیقی را رها کرده‌ایم و به دنیایی دل بسته‌ایم که هیچ‌چیز در آن ثابت ندارد. هیچ‌چیز در آنجا بوی خوبی نمی‌دهد. گذشته‌ها... بوی محبت، بوی انسانیت... به نظرم ما از همان جا یاد گرفتیم اگر انسانی مشکل دارد، اگر انسانی ناراحت است فقط نظاره‌گر باشیم. و تاسف ماجرا وقتی بیشتر می‌شود که ما حتی دیگر از خوشحالی دیگران هم خوشحال نمی‌شویم و آنجا هم فقط نظاره‌گریم. ما همان جا یاد گرفتیم که مدام زندگی خودمان را با زندگی دیگران مقایسه کنیم و به جای بودن در زندگی خود، با زندگی دیگران عمرمان را بگذرانیم. دوباره یک ثانیه فکر کن انسانیت یعنی این؟ آماده‌ایم همین شکلی زندگی کنیم و برویم؟



**زینب بوستانی**

کارشناسی فیزیک، ۹۸  
قائم مقام تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان



در دین اسلام، زن جایگاه بسیار والایی دارد هم در اجتماع و هم در خانواده. زن سازنده خانواده است و خانواده کوچکترین واحد اجتماعی جامعه می‌باشد. لذا می‌توان گفت که زن سازنده جامعه است و قادر است جامعه را به سمت سعادت و تعالی و یا به سمت انحراف و فساد سوق دهد. زن در اسلام به عنوان رکن رکین خانواده و نیمی از پیکره اجتماع از جایگاه ارزشمند و والایی برخوردار است. خانواده رکن اساسی جامعه است و زنان به عنوان محور خانواده در تأمین سلامت اخلاقی و سعادت آن نقش ویژه‌ای بر عهده دارند. مسئولیت‌های خطیر زنان به عنوان همسر و مادر از تأثیر عمیق این قشر در فراز و فرود جامعه‌ی انسانی حکایت می‌کند. در قرآن کریم حدود ۴۰۰ آیه در مورد زنان نازل گردیده که بیانگر اهمیت و اهتمام این کتاب الهی به نقش زنان است. در ذیل به برخی از این آیات و روایات معصومین اشاره می‌شود. یکی از عوامل بسیار مهم در شکل‌گیری رفتار فرد، خانواده بشمار می‌آید. اگر خانواده‌های یک جامعه به صورت متعادل و سالم باشند جامعه نیز از سلامت روانی برخوردار خواهد بود. فضایی که فرد در آن زندگی می‌کند با دو عامل اصلی در رشد شخصیتی تأثیرگذار می‌باشد که آن دو عامل اصلی پدر و مادر هستند. پدر و مادر مربیان و معلمین افراد در زندگی‌اند و محیط خانه اصلی‌ترین آموزشگاه برای فرد است در این بین زنان تضمین‌کننده سلامت خانواده هستند و به طور معمول مدیریت و برنامه‌ریزی سلامت خانواده را هم به عهده دارند و به عنوان اساسی‌ترین عناصر بنیادین جامعه نقش بسزایی را در شکل‌گیری شخصیت و رفتاری جامعه دارند پس سلامت روان زنان امنیت بیشتری دارد.

## ۱- زن و ایجاد آرامش

## ۲- زن و فرزندآوری

نقش اساسی و مهم زن در مسئله تولید مثل و بقای نسل بر کسی پوشیده نیست. قرآن نیز بر این مسئله اشاره می‌کند: ((بِأَنفُسِكُمْ كَرِهَ اللَّهُ مُطَافِتَاتِكُمْ لِيُرِيَنَّكُمْ أَسْمَاءُ مَا يَكْتُمُونَ عَنْكُمْ وَبِأَنفُسِكُمْ كَرِهَ اللَّهُ مُطَافِتَاتِكُمْ لِيُرِيَنَّكُمْ أَسْمَاءُ مَا يَكْتُمُونَ عَنْكُمْ وَبِأَنفُسِكُمْ كَرِهَ اللَّهُ مُطَافِتَاتِكُمْ لِيُرِيَنَّكُمْ أَسْمَاءُ مَا يَكْتُمُونَ عَنْكُمْ)) کشت (فرزند صالح) بدان‌ها نزدیک شوید. کلمه ((حرث)) مصدر و به معنای زراعت است. علامه طباطبایی از ظرافت تشبیه آیه پرده برمی‌دارد و می‌گوید: نسبت زنان به جامعه انسانی، نسبت کشتزار است به انسان کشتکار، همان طور که کشتزار برای بقای بذر لازم است و اگر نباشد بذرها به کلی نابود می‌شوند، اگر زنان هم نباشند، نوع انسانی دوام نمی‌یابد و نسلش قطع می‌شود. قرآن با تعبیر ((حرث)) می‌فهماند که زن مانند ظرف نیست، بلکه همچون زمینی حاصل‌خیز است که مواد فراوانی به بذر می‌دهد و در رشد و تکون جسمی و روحی فرزند سهیم است. قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید ((جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْإِنْعَامِ أَزْوَاجًا يُدْرِكُكُمْ فِيهَا)) از خودتان برایتان جفت‌هایی قرار داد و از چهار پایان هم جفت‌هایی آفرید. شما را با این (تدبیر حکیمانه) زیاد می‌کند. بنابراین وجود زن برای حفظ و بقای نسل الزامی است.

اولین نمود و ویژگی خاص زن در محیط خانواده از دیدگاه قرآن کریم، ویژگی آرام بخش بودن اوست که در آیات زیادی به این نکته اشاره می‌کند. خداوند در آیه ۲۱ سوره روم می‌فرماید: ((وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَرَأَى الْإِنْسَانُ الْجَهْلَ طَعْفًا)) و از نشانه‌های او این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا به واسطه‌ی آن آرامش یابید و... همچنین در آیه ۱۸۹ سوره اعراف می‌فرماید: ((هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا...)) ضمیر در ((لِيَسْكُنَ)) به مرد برمی‌گردد یعنی مرد بدون آفرینش زن سکنت و آرامش ندارد و نیازمند انیس است و با زن انس می‌گیرد و آرام می‌شود ((سکون)) آرام گرفتن چیزی پس از حرکت آن است از این رویه هر چیزی که موجب آرامش است. ((سکن)) گویند همچنین آتشی که به وسیله‌ی آن گرم می‌شوند و بدان گرمی و آرامش می‌یابند سکن گویند، همسر نیز مایه‌ی آرامش و وسیله گرمی زندگی است. منظور از آرامش، آرامش از هیجان غریزه، آرامش از تلاطم روحی، آرامش از غیظ زیان‌ها، شکست‌ها، اشتباهات، گمشده‌ها و دیگر ناروائی‌ها، آرامش که آسایش جسم و صفای روح را تأمین می‌کند. در احادیث زیادی هم به نقش آرامش دهی زن اشاره شده از جمله حدیثی از رسول اکرم (ص) که فرمودند: ((نقش آدمی هنگامی که نیازهای زندگی‌اش تأمین شود آرام می‌گیرد و یکی از مهم‌ترین نیاز انسان، نیاز به زن است.)) مرد هنگامی که با کوله‌باری از سختی‌ها به منزل می‌آید، همسر او می‌تواند با تدبیر و با مدیریت داخلی منزل آرامش را به همسرش هدیه دهد و در حدیثی از امام صادق (ع) در فضیلت چنین زنی می‌فرماید: ((هیچ زنی نیست که آب به همسرش بنوشاند، در جایی که این کار از عبادت یک سال که روزهایش روزه باشد و شب‌هایش به عبادت بایستد بهتر است.))





# اندکی با او

(قیصر امین پور)



فاطمه نیکومقدم

کارشناسی مهندسی طبیعت ۱۴۰۰

قیصر امین پور (زاده‌ی دو اردیبهشت هزار و سیصد و سی و هشت - در گذشت هشت آبان هزار و سیصد و هشتاد و شش). نویسنده، مدرس دانشگاه و شاعر معاصر ایرانی بود. او همچنین منتخب هفتمین همایش چهره‌های ماندگار در سال ۱۳۸۷ (بعد از وفات) است. او برگزیده‌ی اولین دوره‌ی جشنواره بین‌المللی شعر فجر در بخش آیینی بود. پیکر این شاعر در زادگاهش گتوند و در کنار مقبره‌ی شهدای گمنام این شهرستان به خاک سپرده شد.

قیصر امین پور در ۱۳۵۷ در رشته‌ی دام‌پزشکی دانشگاه تهران پذیرفته شد، ولی پس از مدتی از تحصیل در این رشته انصراف داد. در سال ۱۳۶۳ بار دیگر، اما در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی به دانشگاه رفت و آن را تا مقطع دکترا ادامه داد.

## سبک قیصر امین پور

شعرهای امین پور از حیث بلاغی ارزشمند بوده و بر ظرفیت و توانمندی زبان فارسی افزوده است.

استفاده از آرایه‌ی ایهام یکی از برجسته‌ترین شگردهای او در شعر است. او توانسته ویژگی‌های سبکی و بلاغی شعر کلاسیک و شعر نیمایی را با شعرهایش تلفیق کند. یکی از عواملی که در نهایت باعث برجستگی سبکی اوست، نوآوری و بلاغت و در انتظار مخاطبان امروز از شعر است.

## نمونه‌ای از اشعار او :

”حسرت همیشگی“

حرف‌های ما هنوز ناتمام...

تا نگاه می‌کنی:

وقت رفتن است

باز همان حکایت همیشگی!

پیش از آنکه با خبر شوی

لحظه‌ی عزیمت تو ناگزیر می‌شود

آری...

ای دروغ و حسرت همیشگی!

ناگهان

چقدر زود

دیر می‌شود.

## چندی از آثار مکتوب :

از وی در زمینه‌های چون کودک و نثر ادبی آثاری منتشر شده است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم :

آینه‌های ناگهان، تنفس صبح، در کوچه‌ی آفتاب، طوفان در پرانتز، منظومه ظهر روز دهم و ...

نکته‌ی قابل توجه این است که (دستور زبان عشق) آخرین دفتر شعر قیصر امین پور بود که طی یک ماه به چاپ دوم رفت.

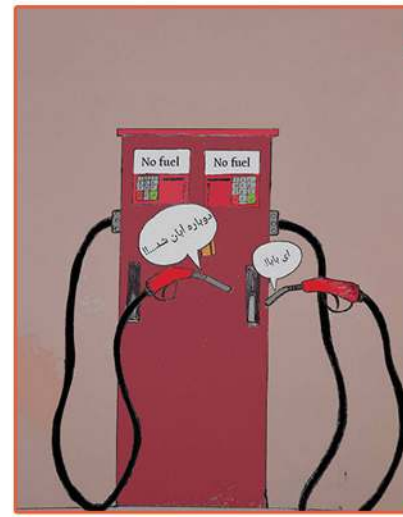
آثار اجرا شده، گلچینی از معروف‌ترین اشعار قیصر امین پور :

مجموعه‌ای از آثار قیصر امین پور توسط علیرضا افتخاری در آلبوم نیلوفرانه خوانده شده است که این مجموعه پرفروش‌ترین آلبوم موسیقی سنتی تاریخ ایران می‌باشد. تصنیف نیلوفرانه، کوی بی‌نشان، حکایت دل و بهشت یار قطعاتی است که در این آلبوم از اشعار قیصر امین پور ساخته شده است و بسیاری از قطعات موسیقی دیگر که اجرا شده‌اند و اشعار استاد را ماندگارتر کرده‌اند.



امیر حسین اکبری

دبیر اسبق واحد اجرایی انجمن اسلامی



# کرچه بریکر پان خنتم یادست ولی ما چو کلیم که تا سرود جان بدسیم

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی هفت

شماره ۷۵ - آبان ماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز : انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

دارای مجوز به شماره ۹۸۳۷۰۲ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: امیرحسین حسن پور

سردبیر: نرگس هلالی

دبیر تحریریه: سیده زهرا محدث حسینی

طراحان نشریه: یاسمن بافتی‌رضایی، محدثه گواهی، زهرا صابریان،

نرگس هلالی، اسما مولایی، زینب بوستانی

صفحه آرا: نرگس هلالی

ویراستار: زهرا نیازمند، مصطفی صادقی‌فر، فاطمه نیکومقدم

## هیئت تحریریه:

امیرحسین اکبری، سمانه جمعه‌پور، محمد جولایی‌شکیب، امیرحسین حسن پور، صالحه راهداری، زینب بوستانی، سیدعلیرضا حسینی، فاطمه رجائیان، رضا رزاقی، فاطمه رسولی، محمد صابریان، معصومه صفدری، سیدمحمد صالح قائمی‌راد، سیده زهرا محدث حسینی، سیدعلی میرزائی، احمد یوسفی، فاطمه لحاظی، نیلوفر قربانی